

کفتارهای عرفانی

(قسمت پنجاه و یکم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات دی و بهمن ۱۳۸۸)

نود و سوم

فهرست

جزوه نود و سوم - گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)

(بیانات دی و بهمن ۱۳۸۸)

عنوان

صفحه

حالات خود را برای خود نگه‌دارید و به کسی نگویید / در مورد کسانی که بیماری و گرفتاری دارند و فقرا به آنها می‌گویند بروید فلان جا خوب می‌شوید / اعوذ بالله و بسم‌الله بگویید یعنی بفهمید و با توجه قلبی به خداوند مسلماً ترس مرتفع می‌شود / اگر شخص پایگاهی که دارد را محکم‌تر بچسبد ترس

از بین می‌رود..... ۷

در مورد بیماری افسردگی / دانش ادیان و دانش بدن‌ها / ابوعلی سینا و درمان‌های روانی / روح در بدن اثر دارد و بدن در روح / روح باید متوجه بدن باشد ولی نه آن اندازه‌ای که خودش را فدای بدن کند / علاج بیماری افسردگی، توکل بر خداست /

- تمام جریانات جهان به دست ما و به اختیار ما نیست/ هرکسی که آفریده شده نقشی دارد و نباید فکر کند که من هیچکاره‌ام/ محبت/ آیا دین غیر از دوستی و مهربانی است؟..... ۱۱
- رحلت حضرت محبوب‌علیشاه و به گردن گرفتن مسئولیتی که نه استعفا دارد، نه مرخصی و نه خواب/ رحمت خاصّ خداوند/ آدم و حوا/ حسادت گناهی ندارد مگر وقتی که ظاهر شود/ کبر و اظهار بزرگی/ خداوند خلیفه‌ای در روی زمین آفریده/ دروغگویی شیطان/ رشته‌ی اجازه یعنی مجاز بعدی عین مجاز قبلی است؛ از لحاظ اطاعتی که بر گردن شما هست ۱۹
- ایمان یک حالت درونی است/ در مورد توکل/ خداوند و کیلی است که از خود شخص بهتر مراقب کارهاست/ وکالت دادن به خداوند یعنی من هیچکاره‌ام/ فقط خودمان می‌توانیم تشخیص بدهیم کاری که انجام می‌دهیم از تنبلی است یا از توکل بر خداست/ در مورد ظهور حضرت مهدی علیه السلام و ایجاد امید در شیعیان/ ظلم و عدل به تشخیص ما نیست/ خواب، تصویری از همین بدن است و بی‌اثر نیست/ خواب یوسف، خواب فرعون، خداوند بهترین مکرکنندگان است ۲۸
- در مورد طلب علم برای مسلمان/ راه به سوی خدا و هدایت/ خیلی شک‌ها که در ذهن ایجاد می‌شود/ در مورد دادن وجوهات/ اصل عبادات و احکام از اصول دین است ولی جزئیات ممکن است برحسب اوضاع زمانه تغییر کند/ در تردید که روی لبه‌ی تیغ ایستادن است باید با حسن نیت و خلوص نیت دنبالش برود تا نتیجه بگیرد یا باید این‌طرف بیاید یا به آن‌طرف برود..... ۴۰

در مورد معراج پیغمبر و زمان / سیستم ماشینیزم و تابع زمان
بودن / زمان مهم نیست بلکه مهم کاری است که باید انجام
شود / کار را باید منطبق با کاری که خداوند گفته و قواعد الهی
انجام دهیم / در مورد پرداخت وجوه شرعیه / در مورد نحوه‌ی
مصرف کردن عشریه و فطریه / سنگ قبر حضرت آقای
سلطان علیشاه و مرحوم اوستا عبدالولی / هنرمند وقتی معنویتی
داشته باشد، از هنر خودش در مصنوعاتش جلوه می‌دهد.....۴۸

فهرست جزوات قبل.....۵۸

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

حالات خود را برای خود ننگه دارید و به کسی نگویید / در مورد کسانی که بیماری و گرفتاری دارند و فقرا به آنها می گویند بروید فلان جا خوب می شوید / اعوذ بالله و بسم الله بگویید یعنی بفهمید و با توجّه قلبی به خداوند مسلماً ترس مرتفع می شود / اگر شخص پایگاهی که دارد را محکم تر بچسبند ترس از بین می رود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

علاقه‌ی فقرا به درویشی و من، مختصر گرفتاری هم ایجاد می‌کند؛ به این معنی که کسی سر دردی یا سرطانی دارد یا سل دارد که دکترها به او گفته‌اند، بعد به او می‌گویند برو فلان جا خوب می‌شوی. کسی که می‌آید اینجا من چه کاره‌ام؟ من نه طیب هستم، نه داروساز و اگر گرفتاری باشد متأثر می‌شوم و می‌گویم خدایا من هیچی، اینکه آمده گرفتاری او را رفع کن. گاهی خدا سمعکش را گذاشته می‌شنود، گاهی اوقات هم سمعک را گذاشته ولی مثل سمعک من خراب است و نمی‌شنود. آنوقت آنکه برایش اثر نمی‌کند و خدا نمی‌شنود

او ممکن است به درویشی بی‌اعتماد شود و حتی دشمن می‌شود و یا فکر می‌کند مثلاً از قدیم نامه داشتم خیلی‌ها التماس دعا می‌خواهند، می‌نویسند اسم من این است پدرم این است مادرم این است شماره شناسنامه فلان، مثل اینکه من دعانویسم! خدا اگر بخواهد بشنود به زبان هم نیاید می‌شنود. چه رسد که به زبان بگویید. لازم نیست به نوشته باشد. خیلی‌ها می‌گویند رفتیم فلان حسینیه نذر آن حسینیه کردیم مستجاب شد، اهمیت آن حسینیه که این کار را کرده در این است که دل شما را متوجه خدا کرده است. در آن حسینیه که خواستید یا نذر کردید خدا شنیده و قبول کرده و اینکه گفتند حالات خود را برای خود نگه‌دارید و نگوید یک فایده‌اش به خود من می‌رسد. من که می‌گویم برای نفع خودم می‌گویم که حالات خود را نگوید. چون هر چه می‌گویم نفع شماست، قبول نمی‌کنید. مثل دیگ غذا که سر می‌ریزد یک‌باره سر می‌رود و نمی‌شود. ولی من خودم هم این بهره را می‌برم که اینطور گرفتاری‌ها نداشته باشم.

یکی هم اینکه پریروزها گفتم که کاغذ و پاکت مگر گران شده؟ برای اینکه نامه‌هایی دارم که سؤالاتی می‌شد که چهار پنج پاکت باید جواب می‌دادم که خیلی از مطالب این جلسات هم جداگانه منتشر می‌شد و اینها چاپ شده است. در واقع جواب سؤالاتی است که از من شده است، معلوم می‌شود همه‌ی مشکلات شما حل شده ان‌شاءالله. اگر

شده چه بهتر. اگر یک خرده‌اش باقی مانده نذر کنید که اگر همین یک خرده هم حل شد، یک خرده می‌گوییم چون دیگر چیزی از مشکلات شما نمانده، اگر این یک خرده هم حل شد دیگر فکر خود را به اصطلاح جولان دهید به همه‌ی مشکلات خودتان و دیگران زندگی این دنیا و آن دنیا هر دو، حیات واقعی در آن دنیا است. فکر کنید در دریایی افتادید در این دریا اصلاً مشکلات دیگری دارید فعلاً باید شنا کنید و خود را خلاص کنید فعلاً باید از ماهی‌های کوسه که پای شما را قلم می‌کنند خود را از آنها نگه‌دارید. ولی زندگی شما این نیست. همیشه زندگی شما در دریا نیست باید آنقدر شنا کنید و آنقدر مراقبت از خود داشته باشید که برسید.

البته در این فاصله یکی سؤالی کرده بود که بعد جواب می‌دهم که این ترس‌های بیخودی که همینطوری می‌ترسند از خلاء درونی است. یعنی درون او خالی است اگر پایگاهی داشته باشد و پایگاهی که دارد را محکمتر بچسبد در این صورت ترس از بین می‌رود. ترس از این است که الان من هیچی ندارم از این زندگی چه حاصل بردم؟ ولی اگر برای خود حاصل فکر کند و برای خود به‌عنوان مخلوق خداوند یک وظیفه‌ای در زندگی قائل باشد، ترس ندارد. درست است می‌گویند در خیلی موارد اعوذ بالله و بسم‌الله بگویید ترس رفع می‌شود ولی آن بسم‌الله‌ای بگویید که نظیر اولین فرمایش پیغمبر است که فرمود: قُولُوا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِبُوا بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نجات پیدا می‌کنید وَاَلَا ما هزار بار بگوییم، نه! بگویند یعنی بفهمید. حالا اگر آن کسی که می‌گوید بفهمد که أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ چیست؟ یک خدایی دارد که این خدا شیطان را سنگ زد و بیرون انداخت. آنکه او را انداخته بیرون دشمن خداست و دشمن ما هم هست. چون به خاطر ما، او را بیرون انداخت. می‌گوید خدایا من از همین شخص که دشمن من است و خیلی هم دشمن قوی است به تو پناه می‌برم. پناه به تو بردیم و بعد شروع به هر کاری می‌خواهیم می‌کنیم و می‌گوییم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ با این افکار و توجه قلبی به خداوند، مسلماً ترس مرتفع می‌شود. بیشترش و تحلیل این ترس که از چه حاصل می‌شود و از لحاظ روانشناسی چه کار باید کرد را بعد خواهیم گفت.

در مورد بیماری افسردگی / دانش ادیان و دانش بدن ها / ابوعلی سینا و درمان های
روانی / روح در بدن اثر دارد و بدن در روح / روح باید متوجه بدن باشد ولی نه آن
اندازه ای که خودش را فدای بدن کند / علاج بیماری افسردگی، توکل بر خداست /
تمام جریانات جهان به دست ما و به اختیار ما نیست / هر کسی که آفریده شده نقشی دارد
و نباید فکر کند که من بیچاره ام / محبت / آیا دین غیر از دوستی و مهربانی است؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این گرفتاری که حالا خیلی هست، به خصوص خانم‌ها، زن‌ها
بیشتر، چون بیشتر درون‌گرا هستند یک خصوصیتی، ولی یک گرفتاری
عمومی است. برای همه، چه مرد و چه زن، اسمش را هم حالا بیماری
گذاشته‌اند، بیماری افسردگی. البته اینهایی که این اسم را گذاشته‌اند
چون به حق فکر می‌کنند که هر چیزی که خارج از روال زندگی سالم
باشد، اسمش بیماری است، به این جهت اسمش را بیماری گذاشته‌اند.

افسردگی اصلاً بیماری نیست. حالا چطور شده که این اسم را گذاشتند و گرفتار این حالت و روحیه اسمش شده افسردگی و بیماری؟ پیامبر ﷺ فرموده است: **الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَعِلْمُ الْأَبْدَانِ** دانش دوتا است: دانش ادیان و دانش بدن‌ها. در آن دوران کسی که دانش، می‌رفت دنبال طب، از دانش ادیان بی‌خبر نبود. نمی‌گفت خدا دو تا است. نه! حالا، شنیدم خدا دو تا است گفته بود خیلی پیش، در حضرت عبدالعظیم گفته بود (آن زمان به‌نظرم سال ۱۳۵۰، آنوقت‌ها بود. رژیم سابق بود) که گفته بود، توصیه کرده بود که گوجه‌فرنگی نخورید، چون مال فرنگ است. روی آسفالت راه نروید، چون آسفالت را فرنگی‌ها آورده‌اند. به‌هرجهت از این قبیل چیزها گفته بود. حالا شاید هم خدا می‌خواهد فراموشم بشود، مصلحت نیست بگویم. یادم رفت چی می‌خواستم بگویم.

مثلاً ابوعلی‌سینا که او را به‌عنوان طبیب، فیلسوف و حتی سیاستمدار می‌دانیم مدت‌ها وزیر کابینه‌ای بود. نخست وزیر کابینه‌ای بود. که شاهش بیکار نشسته بود، او اداره می‌کرد. در همدان و آن تاریخ. ابوعلی‌سینا از امور دینی هم کاملاً باخبر بود. چون مثل اینکه رسم، آنوقت‌ها هم بوده است. ابوعلی‌سینا را تکفیر کردند. عده‌ای گفتند ابوعلی‌سینا چون حکمت خوانده، فلسفه خوانده، کافر است. ابوعلی‌سینا در جوابشان، این رباعی را گفت:

کُفر چو منی گزاف و آسان نبود
مُحکم‌تر از ایمان من، ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر
پس در همه دهر، یک مسلمان نبود

منظور، خودش هم به خودش معتقد بوده، اینقدر هم اطلاعات داشته است. ابوعلی سینا هم غیر از همین دواهایی که متداول بود و می‌داد یک درمان‌های روانی هم خیلی داشت. یکی از شاهزادگان آن روزگار، مریض شده بود. افسردگی دنباله‌اش کشیده می‌شود به یک بدبینی‌هایی و یک چیزهایی اضافه از آن. یک شاهزاده‌ای که خودش را گوساله حساب می‌کرد و می‌گفت که بیا بید مرا بکشید. کارد بیاورید، قصاب خبر کنید، بیا بید مرا بکشد. ابوعلی سینا قبول کرد. یک روز آمده بود از در منزل لباس قصاب‌ها را پوشیده بود. یک لباس سفیدی و به‌دستش ساطوری. بلند گفت که این گوساله‌ای که شما داشتید کجاست که من می‌خواهم بکشمش؟ او از اتاق دوید بیرون، آمد و گفت من هستم. دست و پایش را بست و او را خواباند طوری که می‌خواست او را بکشد. گفت که این گوساله که خیلی لاغر است، ببرید، پرورش کنید من ده روز دیگر می‌آیم. او رفت. آنوقت در این مدت که گفته بود پروار کنید، دواهای طبّی به او داد. بعد از ده روز که آمد، خوب شده بود. اینجا، هم درمان بدنی کرده بود و هم درمان

روانی. از درمان طبّی، بعداً که البته علوم پیشرفت کرده بود یکی از خصوصیات پیشرفت علوم امروزی که گاهی اوقات به یک مضراتی هم برخورد کرده که صحبتش شده، تفکیک است که تقسیم‌بندی و تخصص. یک عده‌ای آمدند متخصص شدند در علوم طبّی و اینها اینقدر به اصطلاح نفوذ فکری، علمی‌شان زیاد بود کم‌کم این اعتقاد عملی شد برای همه‌ی علما، که همه کسالت‌ها ناشی از بدن است. دلیلش هم این بود که می‌گفتند آثار بدنی در روح خیلی اثر دارد. غذای بد بخورید، زیاد بخورید، تُرش کنید، چه کنید به روحیه‌ی شما اثر می‌کند. مربوط به داخلی است. رفتند دنبال اینکه همه‌ی بیماری‌ها را از راه طبّی درمان کنند. کسی مثلاً افسرده بود، از راه طبّی می‌گفتند جهتش این است. درمان روانی تقریباً برداشته شد. دوباره شروع شده، فعلاً یعنی از قرن گذشته، یک قرن تقریباً، رسیدند به اینکه نه، درمان روانی غیر از درمان طبّی، بدنی است. یک عده‌ای دانشمندان که رفته بودند طب بخوانند، از راه طب متوجه مسائل روانی شدند و تقریباً دو مرتبه این درمان‌های روانی مورد توجه قرار گرفت. مُنتها به صورت مستقل. می‌خواستند در نظر بگیرند، یعنی بگویند این اصلاً ربطی به آن ندارد و حال آنکه جسم و روح با هم یکی است. درست است روح جسم را اداره می‌کند و درست است که جسم برای خودش می‌رود دنبال اینکه غذا بخورد و اینها، ولی مثل راننده‌ای که توی ماشین است. مثال

زديم كه خداوند اين بدن را به ما سپرده. ما كي هستيم؟ ما هماني كه بدن نيست، خارج از بدن است يا غير از بدن است، روح ما. خداوند سپرده، بدن را امانت سپرده به اين روح، هردوشان با هم هستند. روح در بدن اثر دارد، بدن در روح. هيچكدام را نبايد ناكار بگذاريد. مثل راننده‌اي كه در داخل يك ماشين است. اين ماشين، اتومبيل را بايد خيلي روان و خوب نگه‌دارد. اين راننده هست كه بايد مراقب ماشين باشد. به موقع سرويس كند و اين روح ماست كه بايد متوجه بدن باشد ولي نه به آن اندازه كه خودش را هم فداي بدن كند. راننده، اتومبيل را مي‌خواهد ولي خودش را براي اتومبيل نمي‌خواهد. از طرفي اين اتومبيل كه دارد مي‌رود اگر در صحرای عربستان مي‌رود و كويري و هوای گرم، هم ماشين گرما مي‌خورد و هم راننده. در محيط ديگري هر دو يك جورند. بنابراين در افسردگي هم كه مورد بحث ما بود. حالا فقط اطبا، البته بايد رفت، چون اين كمك است. مثل آن ابوعلی سینا كه گفتيم: به اسم اينكه اين گوساله را پروار كنيم دوا به او داده بود. اين دوا را بايد انجام بدهد. مُنتها به دوا تكيه نكند. دوا را بايد انجام بدهد براي اينكه بدن تقويت بشود و آماده‌ي اين چيزها بشود. اولاً علاجش توكل بر خدا است. همهي اين تربيتهايي كه گفتند، و چيزهايي كه گفتند، كه ما هم بايد خودمان تربيت بشويم و هم براي فرزندانمان و نسل جديدمان بگوييم و بلكه بگذاريم خود آنها هم اطلاعات را

بیشترش کنند. این توجّه را داشته باشید که تمام جریانات جهان به دست ما و اختیار ما نیست. حالا، یک چیزهایی ظاهراً به دست ماست، قبول می‌کنیم. ولی خیلی مسائل دیگر هست، به اختیار ما نیست. حالا اگر ما خداشناس باشیم آنها را به خداوند نسبت می‌دهیم. آنهایی که خداشناس نیستند می‌گویند: تصادف. بالاخره از اختیار ما خارج است. بنابراین بهتر آن است که غیر از جایی که خودمان فکر می‌کنیم، مابقی آن را بر خداوند توکل کنیم. اگر هم ان شاء الله یک بویی و مشامی از باغ مؤمنین به ما رسیده، در این صورت می‌گوییم: وَمَنْ يَتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ^۱، کسی که توکل بر خدا کند، همان بس است. خدا به کارهایش می‌رسد. این توکل بر خدا.

ثانیاً شناختِ وضع خودش، هم در خانواده و هم در جامعه، هم در بشریت. فکر کند، منی که الان هستم اولش در خانواده‌ام چه نقشی، چه ارزشی دارم؟ نه اینکه خودم را خیلی بالا بگذارم، توی طاقچه بگذارم، نه اینکه پایین و زیر دست و پا. هرکسی که آفریده شده نقشی دارد، هیچکس نباید فکر کند که من هیچکاره‌ام. نه! اگر هیچکاره بودی خدا بیکار نبود که یک آدم هیچکاره بیافریند. هرکسی آفریده شده نقشی دارد، ولو نقش نعش. به قولی رُلُ نعش را بازی می‌کند. همان کسی که رُلُ نعش را بازی می‌کند در تئاتر، در سینما، اگر خودش

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

را بردارند، سینما ناقص می‌شود. پس همان رُلِ نعلش هم در سرنوشت‌ها مؤثر است. بنابراین باید این فکر را بکند. یعنی مطالعه کند که یک نقشی در جامعه دارد و اَقَلِّ نقشش این است که چون گرفتار می‌شود، ناراحت می‌شود، بشریّت کوشش می‌کند که این نوع ناراحتی‌ها را رفع کند. بعد هم محبّت است. اساس بشریّت بر ارتباط جامعه است. از لحاظ جامعه‌شناسی نگاه کنید. جامعه یعنی چه؟ جامعه یعنی ارتباط هر دو نفر و همه با هم در ارتباط باشند. پس اگر این ارتباط قطع بشود دیگر جزء جامعه نیست. جامعه نمی‌شود. ارتباط هم اصلاً قطع نمی‌شود. همین که نان می‌خورید، صبحانه می‌خورید، صبحانه، این نان را کی آفریده؟ آن... را کی آفریده؟ آن را کی درست کرده؟ همه‌ی اینها ارتباطات ما را با مردم، با جامعه نشان می‌دهد. پس همین کسی که مریض هم هست، اگر اسمش را افسردگی می‌گذاریم، بیماری او هم در ارتباط با جامعه است. نمی‌تواند نباشد. حالا که در ارتباط با جامعه هست پس این ارتباط را بر محبّت قرار بدهد. یک وقت شما با بقال سرکوپه که جنس از او می‌خرید، ارتباط دارید. دو تا انسان. ارتباطتان یکی روی این است که ما هر دو انسان هستیم، با هم کاری نداریم، با هم دعوا نداریم. روابط عادی داریم. یکی هم مبادله‌ی احتیاجات و اطلاعات است. شما احتیاج او را رفع می‌کنید، یک پولی به او می‌دهید، او هم احتیاج شما را رفع می‌کند. مثلاً یک جعبه حلوا ارده به شما می‌دهد.

مثال خیلی ساده و طبیعی می‌زنم که ببینید واقعیت دارد. بنابراین یک علاج دیگرش این است که محبت را تا می‌تواند ایجاد کند و فکر کند به قول (اگر مذهبی باشد) حضرت صادق گفت: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ آیا دین غیر از دوستی و مهربانی است؟ یعنی چیزی است. عیسی عليه السلام که به اصطلاح قهرمان و پیغمبر محبت بود. باید آنوقت آفاتی که برای این روش است: یکی حسادت است. یکی بغض است و کینه‌جویی. دیر گذشت می‌کند. بدی را فراموش نکند. خوبی را فراموش کند؛ ضد این. به هر جهت هر کدام از این جمله‌ها خودش، خیلی کتاب‌ها می‌خواهد و خیلی آدم‌های باسواد که صحبت کنند. بنابراین فعلاً همینقدر بس است.

رحلت حضرت محبوب علیشاه و به کردن گرفتن مسؤلیتی که نه استعا دارد، نه مرضی
و نه خواب / رحمت خاص خداوند آدم و حوا / حسادت کنایه نثار دگر وقتی
که ظاهر شود / کبر و اظهار بزرگی / خداوند خلیفه ای در روی زمین آفریده / دروغی
شیطان / رثه می اجازه یعنی مجاز بعدی عین مجاز قبلی است؛ از لحاظ اطاعتی که
بر کردن شماست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

امروز ۲۷ دی و مصادف با رحلت حضرت محبوب علیشاه است.
یکی که گذشته را از دست دادم با همه مشترک بودیم، یک
عزای آینده‌ی خودم برای اینکه از اول می دانستم. چون اگر بگویند
شغل، طبق آن آیه‌ی قرآن که این شغل می گویند خیلی سخت و از
سخت‌ترین مشاغل است برای دیگران آسان‌ترین مسائل است.
می گویند شما که نشسته‌اید ما می آییم، ظاهراً هم چیزی نیست ولی

خود همین جلسات به اصطلاح امروز یک مقداری نیروی عصبی مصرف می‌کند و خستگی دارد و از همه مهمتر خود اینکه وظیفه‌ای دارم وظیفه‌ای به من محول می‌شود که خودم فکر می‌کنم خیلی مشکل است و نمی‌توانم انجام دهم ولی با همین وجود اول گفتم یک اشتغالی است که نه استعفا دارد نه مرخصی دارد و نه خواب دارد. بیست و چهار ساعته من همینی هستم که هستم یک چنین مشغولیتی چنین مسئولیتی به گردن گرفتن مشکل است. اگر به اختیار باشد که معمولاً در زندگی دنیا ما شغل را انتخاب می‌کنیم، اگر اینطوری بود من هرگز انتخاب نمی‌کردم. ولی این به عکس است. این مرا انتخاب کرد این من نیستم که انتخاب کردم این منصب و صندلی است که مرا انتخاب کرده زده پس کله‌ام. می‌گویم زده واقعاً هم همینطور است. هیچکس فکر نمی‌کرد من متولد ۱۳۰۶، مرحوم آقای محبوب‌علیشاه متولد ۱۳۲۴، ۱۸ سال یک نسل است. در خود فامیل ما، مرحوم آقای سلطانی، پدر آقای سلطانی سلطانی که رحلت کرده، ایشان در ۱۸ سالگی فرزندی داشتند یعنی پسرشان ۱۸ سال تفاوت سنی داشت یک نسل حساب می‌شود و تصور نمی‌شود کرد. از آنجایی که قسمت است، حتی زمان آقای رضاعلیشاه هم، حضرت محبوب‌علیشاه علیه السلام نمی‌خواستند، خودشان می‌خواستند من بیایم. پیشنهاد هم کرده بودند ولی چون رسمی چیزی نبود من قبول نکردم که مکاتبات را دیدید.

به هر جهت این صندلی که یک لحظه خالی نباید باشد و نمی ماند. یعنی در واقع فرض کنید، فرض محال، یک صندلی است که یک بدن رویش نشسته و به محض آنکه آن روح رفت روح دیگری جای آن می آید. اینطور نیست که حتی به اندازه‌ی یک دهم ثانیه فاصله باشد. چون رحمت الهی بر همه‌ی مردم هست ولی این رحمت خاص است که خداوند از اول فرموده به حضرت آدم. وقتی حضرت آدم از بهشت بیرون آمد و خیلی ناراحت بود، خیلی متأثر بود خداوند یک لطف و مرحمت خاصی به حضرت آدم داشت ما هم اگر آدم باشیم همان محبت را به ما دارد. اسم حضرت هم که آدم بود برای اینکه بدانیم همه‌ی ما باید آدم باشیم. فرمود که بروید به تبعیدگاه یا منزل جدید بروید آنجا فرمود: البته این فرمایش و امر الهی را به همه گفت، یعنی آدم و حوّا و ابلیس، بروید فعلاً اینجا نباشید. ولی من راه به سوی خودم را به شما نگه می دارم فَمَنْ بَعَثَ هُدَايَ^۱ کسی که آن هدایت مرا پیروی کرد با من است. از این آدم و حوّا قبول کردند، معذرت خواهی کردند و آن هدایت را قبول کردند. بنابراین ما همین که نسل آن دو بزرگوار هستیم این هدایت را باید قبول کنیم. ابلیس قبول نکرد این بار هم ببینید که یک بار صحبت کردیم ببینید چه می کند؟ شخص را بیچاره می کند. اول این است که در حسادت برای فرد دیگری بدبختی

می‌خواهد کما اینکه ابلیس وقتی مورد غضب شد شیطان که فهمید علت غضب این است که چرا سجده به آدم نکردی؟ تمام شقاوت و دشمنی را روی آدم ریخت؛ به خدا که دسترسی پیدا نمی‌کرد، خودش او را آفریده بود ولی معذرت‌آمیز حسادت یکی از آثارش همین است که دشمنی تسری کرد. شیطان دشمن خدا هم شد. بعد آمد رجز خواند به خدا، خواهی دید همین که بر من مقدّم داشتی قاعدتاً باید به تو محبت کنند و اطاعت کنند ولی من کاری می‌کنم که اینها گمراه شوند از تو برگردند بیایند پیش من، خود را در برابر خداوند یکی قرار داد؛ یعنی بالاترین گناه. حسادت صفت ناراحت‌کننده‌ای است. خودبه‌خود حسادت گناهی ندارد مگر وقتی که ظاهر شود. وَاَلَا حَسُودٌ فِي دُلّ حَسُودٌ اسْت، اَمَّا وَتَقِي ظَاهِرٌ شَدَّ اَنُوقْتِ ضَرَرٍ دَارِد. اینجا ظاهر شد گناه را به کمک گرفت. خودش حسود بود کبر را هم به کمک گرفت، کبر هم اظهار بزرگی جز برای خداوند جایز نیست که از صفات خداوند است در سوره‌ی حشر یا حدید است که متکبر از صفات خداوند است. برای اینکه حق اوست چون کبیر دیگری غیر از خداوند نیست. ولی صفت دیگری که مخلوق خدا حق ندارد و ندارند چنین صفتی این را خداوند چطور شد که چنین چیزی داد؟ این حرف ماست. وَاَلَا خُذَا كِه نَكْفَتِ خُذَا هِر كَار بَخَوَاهِد بَكْنِد مِي كْنِد. خداوند خلقت را دو نوع، از دو خمیره قرار داده یک خمیره را از خاک از کره‌ی زمین به‌قولی که موجودات

مخصوصی که ما هم هستیم همه‌ی جانداران خود ما همه هستند. یک دسته موجوداتی که از خاک آفریده نشده‌اند به اصطلاح قدما شیطان و ابلیس هم از آتش و دود آفریده شده، فرشتگان از نورش آفریده شده ابلیس از سوزندگی و دود آفریده شده. همه مثل هم غیرخاکی هستند خداوند خواست به این طریق فرشتگان را از شیطان‌ها جدا کند چون می‌گویند: ابلیس هفتصد هزار سال در صف فرشتگان بود که بعد اینطوری شد. عده‌ای از دوستان خود با او بیرون آمدند. یعنی خداوند اینها را بیرون کرد. کتابی نوشته اسم فرنگی است گاهی فراموشم می‌شود میلتون به نظرم، اینها را به صورت داستانی درآورده خیلی جالب و زیباست ترجمه هم کرده‌اند در دو جلد است. به هرجهت خداوند خلقت را درست تقسیم‌بندی کرد خلقت‌هایی است که از آتش و احیاناً دود آتش و یا از گرمی و نور آتش آفریده شده، ابلیس و فرشتگان هر دو از آتش هستند منتها آتش نور هم دارد از نور آتش فرشتگانند از سوزندگی آتش که می‌اندازیم بیرون، ابلیس آفریده شده یا جن و اینها که از دود آفریده شده‌اند. این اصطلاحات قدیم است، شما اصطلاحات جدید را هم می‌توانید پیدا کنید که این همه آفریده و همه را تقسیم‌بندی کنید موج نور هست، نور که به صورت موجی هست. منظور، این آدم را که آفرید خداوند به این جناح خیلی توجّه داشت به جناح غیرخاکی، ولی خاک هم که مصنوع خودش بود خداوند

می‌خواست به خاک هم محبتی کند و به او هم مجال بدهد که ترقی کند و به راه خدا بیاید این است که آدم را از خاک آفرید. حالا بعد چطور شد که خداوند گفت: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، من قراردندهی خلیفه در روی زمین هستم. نمی‌دانیم در جاهای دیگر هم خدا خلیفه آفریده یا نه؟ نمی‌دانیم ولی در کره‌ی زمین خلیفه آفریده. نفرموده: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلَفًا*، با وجود اینکه خلیفه‌ای که خدا آفریده حضرت آدم، شیث، اخنوخ همه خلیفه هستند ولی برای اینکه اشتباه نشود، نفرموده خلیفه‌هایی، فرموده: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* که به یک طریق اگر بخواهیم معنی کنیم، ترجمه کنیم یعنی یک خلیفه آفریدم یعنی در هر موقع یک خلیفه که این معنی تقریباً مورد اعتماد و تکیه‌ی تمام مسلمین از این جهت و بالاخص عرفا و متصوفه است. گاهی این خلیفه مستقیم از جانب خداوند است مثل پیغمبران، گاهی منصوب از طرف اوست مثل ائمه که اینها هم مثل منصوب از طرف خدا هستند. چون پیغمبر با اجازه‌ای که داشت اینها را خلیفه‌ی خدا تعیین کرد و به اینها هم این اجازه را داد که ادامه پیدا کند تا قیام قیامت. هر چند محتاج گفتن و حرف نیست که بگویند شما فرحزاد را خوانده‌اید. حالا برای اینکه شاید خیلی حرف‌ها یادم بیاید چندین معنی را می‌شود از آن فهمید همینطور کارها، مثلاً معنی که خود شخص در

نظر نداشته... ولی حالا بگذریم.

عرفا و متصوفه به قولی، در کتاب‌های خود خیلی روی این مسأله تکیه کردند و این مسأله را روشن کردند. متصوفه و صوفی البته صوفی، شیعه و سنی نمی‌شناسد منتها دنیا به زور آمده گفته بگویید شیعه‌اید یا سنی؟ این است که متصوفه هم شدند صوفی‌های شیعه و صوفی‌های سنی ولی واقع این است که تفاوتی اصلاً بین شیعه و سنی وجود ندارد به‌خصوص در عرفا. عرفا چه شیعه و چه سنی همه این اصطلاحات را قبول دارند. می‌گویند من در میان شما رشته‌ای قرار دادم آن رشته همین عرفان است و تصوف.

شیطان از حسادتی که داشت به تکبر هم رسید یعنی صفت دیگری را هم جذب کرد بعد از این صفت دروغ‌گویی را هم کسب کرد. گفت که حسادت، منظور همه‌ی گناهان و صفات بد دیگر را به خود جذب می‌کند. به این معنی که به آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم این هم یک دروغ گفت تو که به نزد خدا اقرار کردی و گفتی که این وجودی که آفریدی را من پدرش را درمی‌آورم، چرا اینجا به‌عکس به آدم گفتی؟ کجا خیرخواهی؟ بعد دیدی ممکن است باور نکنند قسم برایشان خوردی، وَقَسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا مِنَ النَّاصِحِينَ^۱ و قسم خورد که من خیرخواه شما هستم. قسم دروغ، بیچاره آدم و حوا تا آن

روز نه کلاهدرداری دیده بودند نه کسی دعوا و جنگی با آنها داشت. کسی که اسم خدا را بیاورد دیگر دروغ نمی‌تواند بگوید، حتماً باور کردند شاید یکی از جهاتی هم که خداوند آدم و حوا را بخشید همین بود که آنها ظاهراً حق داشتند.

اول بار قسم خوردن قسم دروغ، همینطور بعد آمد تمام این مدّت حسادتی که داشت به خیال خودش باقی بود فقط نزد بزرگان پیغمبران و ائمه کوتاه آمده دیده که نمی‌تواند اینجا کاری کند پس کاری به کارشان ندارد. *سَيِّطَانِي اَسْلَمَ بِيَدِي*، همین است. شیطان من به دست من تسلیم شد.

به هر جهت این رشته چون هست شما این قسمت را این قسمت رشته را گرفتید. این رشته‌ی اجازه است که در تصوّف و عرفان هست یعنی اجازه‌ای که مجاز بعدی عین مجاز قبلی است؛ عین همان، یعنی از لحاظ اطاعتی که بر گردن شما هست، و الاً دو نفر هیچوقت عین هم نمی‌شوند. فرض کنید سفره‌ی سلطان: «بر سر سفره‌ی سلطان چو نشیند درویش»، همه چیز هست، ده بیست غذا هست، شیرینی می‌خورید، گرمی‌تان می‌شود یک قاشق ماست می‌خورید، سردی‌تان می‌شود، سبزی خوردن می‌خورید. همه چیزهای مختلف می‌خورید. اینها همه برای نگه‌داشتن شماست. این تفاوت‌هایی هم که بین مؤمنین هست و بین مجازین هست برای همین است که یعنی این را

باید برای شما داشته باشد که از هرکدام متناسب با روش خودش پند بگیرد و عبرت بگیرد. هیچکدام را نمی‌توانید رد کنید. هر وقت یک روشی را نپسندیدید در واقع آن روش شما را نپسندیده است. یک خرده بروید کنار بایستید و از خدا بخواهید و بگویید: یک کاری کن او مرا هم بپسندد. به هر جهت سیزده سال پیش بود؛ ۱۳۷۵ بود.

ایمان یک حالت درونی است / در مورد توکل / خداوند وکیلی است که از خود
 شخص بهتر مراقب کارهاست / وکالت دادن به خداوند یعنی من، بچکاره‌ام /
 فقط خودمان می‌توانیم تشخیص بدیم کاری که انجام می‌دهیم از متبلی است یا از
 توکل بر خداست / در مورد ظهور حضرت مهدی علیه السلام و ایجاد امید در شیعیان / ظلم
 و عدل به تشخیص مانیت / خواب، تصویری از همین بدن است و بی اثر نیست /
 خواب یوسف، خواب فرعون، خداوند بهترین مکرکنندگان است^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی بسم‌الله می‌گوییم جن‌هایی که در فکر شما هستند فرار
 می‌کنند. وقتی فرار نمی‌کند آنکه فرار نمی‌کند... سر و صدا می‌کند و
 مزاحم است. بنابراین بسم‌الله که گفتم قاعدتاً باید سکوت مطلق باشد تا
 همه‌ی جن‌ها فرار کنند.

راجع به تعبیر خواب و خواب می‌خواستم مطالبی بگویم که حالا
 یادآوری کردند که بگویم چون باز سؤالاتی رسیده اگر الان نگویم انبار

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۸/۱۰/۳۰ ه. ش.

می‌شود. کما اینکه خیلی‌ها شده، بنابراین سؤالات واجب‌تر است اگر وقت بود بسیار خوب اگر نه باز هم به قول ما گنابادی‌ها می‌گویند دنیا پیشو دارد یعنی دنیا دالانی است خیلی دراز.

یکی سؤالی پرسیده که تشخیص ایمان و توکل و تنبلی چیست؟ اینها همه از یک مقوله نیستند فرض کنید بگویند فرق گل نرگس و این رومیزی چیست؟ اینها دو چیز جداگانه است. ایمان یک حالت درونی است، عمل نیست. البته به مقتضای ایمان خیلی اعمال را انجام می‌دهیم. کسی که ایمان به یک مطلبی دارد برای تأمین به اصطلاح نظریات خود که با ایمان منطبق باشد اعمالی انجام می‌دهد ولی خود ایمان از عمل نیست. از فکر است.

بخشید جمله‌ی معترضه، جمله نه، حلوی معترضه. دیروز سوم ماه صفر، بیست سال از فوت مرحوم خانم گذشته به آن مناسبت یادبودی در منزل داشتیم حلوا که آوردند از همان جهت است. گفتم حلوی معترضه چون دیروز بوده نخواستیم شما را که در قضیه وارد نیستید متأثر کنیم بهر جهت.

توکل یعنی وکیل گرفتن. شما در زندگی معمولی هم وکیل که می‌گیرید می‌توانید بگویید توکل، برای اینکه وقتی وکیل خیلی مورد اعتمادتان بود اصلاً کاری ندارید همه‌ی کارها را به او سپرده‌اید. حالا این شبیه این است که ما کارهایمان را به خداوند بسپریم. چون آیات

زیادی در قرآن می‌گوید: تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، توکل از لغت وکیل استفاده شده بعد خداوند وکیلی است که از خود شخص بهتر مراقب کارهاست برای اینکه می‌فرماید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، کسی که به خدا توکل کرد و به خدا توکل می‌کند هم او بسش است فَهُوَ حَسْبُهُ، چطور بسش است؟ خداوند خود کارهایش را انجام می‌دهد إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ بعد خداوند یک وکیلی است که از خود ما بهتر است چون خود ما جزء صلاحیت و قدرت او هستیم. در واقع وکالت دادن به خداوند نه اینکه من یکی و تو یکی، من به تو وکالت می‌دهم، وکالت دادن به خداوند معنی‌اش این است که من هیچکاره‌ام. در اصطلاح فیلم‌های سینمایی مومیایی می‌گویند آنوقت‌ها خیلی فیلم‌ها دیدم که مومیایی می‌کردند و یکی بر او مسلط بود. وکالت یعنی من مومیایی هستم در دست خداوند. یعنی هر کار می‌خواهی بکنی بکن، از طرف من هم بکن. البته این اشتباه نشود با آن داستانی که در مثنوی هست یکی آمد به باغ خود دید یک نفر آمده است و دارد انگورهای باغ را می‌خورد یا می‌کند او را گرفت. گفت: چرا به باغ من تجاوز کردی؟ گفت: انگور مال خدا، درخت مال خدا، باغ مال خدا، من هم مال خدا، تو هم مال خدایی. او را گرفت و با چوب زد. گفت: چرا چوب می‌زنی؟ گفت، چوب مال خدا، تو هم مال

خدا، من هم مال خدا. اینطور نیست. البته اینکه چوب بزنند نه اینکه خدا دردش می‌گیرد، ولی خدا از آن شخص ناراحت می‌شود یا از آنکه چوب خورده یا از آنی که چوب زده اگر گناه کرده باشد ناراحت می‌شود ولی چوب را این باید بخورد. توکل معنی‌اش این است.

اما تنبلی چیست؟ تنبلی حالت درونی است جز اینکه خودمان تشخیص بدهیم کسی نمی‌تواند بگوید. البته از نظر خارجی تنبلی و توکل مانند هم است. دیگران نمی‌توانند تشخیص بدهند. ولی خود شخص می‌تواند تشخیص دهد که این از تنبلی است یا از توکل بر خداست. ما هم برای هر موردی که می‌خواهیم بفهمیم خدمتی یا کاری که نمی‌کنیم آیا از تنبلی است یا از توکل، این را فقط خود ما می‌توانیم تشخیص دهیم و لاغیر. و برای اینکه بدانید دچار اشتباه نمی‌شوید همان اول باید فکر کنید. اقل این است که صبح‌های چهارشنبه می‌خواهید بیاید آیا این از تنبلی است یا حیفتان می‌آید از خواب پا شوید و نمی‌دانم یک خرده راه بروید و قدم بزنید تا بیاید؟ یا می‌گویید خدا نخواسته یا توکل بر خدا کردیم و خدا نخواسته. خودتان باید بفهمید اگر هر چیزی را تنبلی می‌دانید، فوری تنبلی را بشکنید. مثلاً یکی از مستحبات، واجبات هم نیست یکی از مستحبات این است که همیشه با طهارت شرعی باشید اگر این کار را نمی‌کنید ببینید از تنبلی است؟ یا به اصطلاح می‌گویید خداوند اگر می‌خواست من حالم خوب

می‌شد و به جای وضو غسل می‌کردم. ببینید از چیست؟ این را فقط خودتان می‌فهمید به هیچ وجه هم لازم نیست دیگری تشخیص بدهد یا نه و اگر از روی تنبلی نبود ولو دیگران به شما طعنه زدند که تنبلی می‌کنید گوش ندهید فقط در روابط خودتان با خدا یا روابط خودتان با نیت خودتان خدا را در نظر بگیرید. به حرف مردم هیچ گوش ندهید. البته جز اینکه مخصصه‌ای در آن باشد و اما ایمان بالای همه‌ی اینهاست یعنی باید از روی ایمان به مسأله‌ای توکل کنید و یا حتی تنبلی ایمان در همه جا و همیشه با شخص هست کسی اگر ایمان به خدا داشته باشد، تنبلی هم که بکند ایمان سر جای خود هست. منتها کمی سست شده است. ایمان هست اما سایر خصوصیات آنچه به ایمان چسبیده باشند و الا غیر از آن درست نیست خیلی اوقات که شما گیر می‌کنید، در فکر خودتان یادتان می‌آید که خداوند در یک آیه‌ای وعده داده است که نفوس *فَالْهَمَّهُمْ جُورَهَا وَتَقْوَاهَا*، خداوند بعضی نفوس را به آنها الهام کرده که چه چیز خوب است و چه چیز بد است؟ البته آنچه مربوط به خودش است. *وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا*...^۲

و یک سؤالی شده، مثل اینکه من خبر دارم. از من پرسیده‌اند: حضرت مهدی کی ظهور می‌کند؟ حالا اگر هم چنین باشد، من می‌گویم به تو چه؟ یک جواب دارد، داستان را گفته‌ام که آخر قدیم

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره شمس، آیات ۱ الی آخر.

مشق تار موسیقی خیلی مورد لعن بود و اگر می‌دیدند می‌زدند و می‌کشتند و.... یکی از درویش‌های خیلی قدیمی که درویشی نقل کرده می‌گفت برای اینکه تمرین تار می‌کرد، (البته بگویم حضرت مشتاق علیشاه تار می‌زد و تارزن بسیار خوبی بود. بطوری که در سه تار که یکی از آلات موسیقی است، حضرت مشتاق سیمی اضافه کرده که آن را بهتر کرده به نام مشتاق که موسیقیدان‌ها می‌گویند سیم مشتاق). یکی از درویش‌ها تمرین تار می‌کرده، سحر پیش از آنکه به اصطلاح موقع نماز باشد محرمانه می‌رفتند منزل استاد و تمرین می‌کردند. یک مرتبه او که می‌رفته و ساز را زیر عبا می‌گرفته، درویش دیگری از رفقای او را می‌بیند سلام و علیک، بعد پرسیده زیر عبا چه داری؟ لابد خیال کرده خوردنی است لبو یا کله‌پاچه. این گفته بود اگر می‌خواستم بدانی چه دارم که روی عبا می‌گذاشتم؟ یعنی نپرس. این همان به تو چه است. منتها خیلی محترمانه و من هم از اینکه بی‌ادبانه گفتم به تو چه، کسی به خودش نگیرد. یک چیزهایی مثالی باز زده‌ام البته در مثل مناقشه نیست. البته اگر این مثل، بد هم هست زشت هم هست مناقشه ندارد. در قدیم در کالسکه‌ها و درشکه‌ها آن بالا چوبی می‌گذاشتند و نوک چوب یک دسته علف یا یونجه که خود آدم سورچی هوس می‌کرد یک خرده بخورد، اسب این را می‌دید می‌دوید که این را بگیرد ولی اینکه جداگانه نبود وصل بود و این هم می‌دوید. حالا

و عده‌ی ظهور را برای ما اینطوری کردند. هست، واقعیت دارد، یونجه هست بعد که رسیدند به مقصد می‌ایستند و همان یونجه را می‌دادند اسب بخورد، ولی تا وقتی نرسیده همینطوری بود. این هم همان وضعیت را دارد. حتی از فرمایشات بعضی ائمه هست که گفتند آخرالزمان یکی از فرزندان ما قائم آل محمد علیه السلام ظهور می‌کند و آنقدر ظهور او دیر می‌شود که مردم مردم می‌شوند که چطور می‌شود؟ از خصوصیات آن به اصطلاح این است که خواستند امید را در شیعیان ایجاد کنند که هرگز ناامید نشوند. اگر قرار بود ناامید شوند این همه انقلاباتی که شیعیان در طی تاریخ کردند تا حکومت را از حاکمان غاصب بگیرند و شکست خوردند دیگر سرجایشان می‌نشستند. ولی نه، این نیرو و این امید بود و باز مجدد قیام می‌کردند. اول قیام، توأین زمان امام حسین علیه السلام بعد قیام مکه مدینه، قیام‌های بنی‌امیه و او که بالاخره اینها را ثابت کرد همیشه این امید بوده یعنی افتخارات شیعه و جهت باقی ماندن شیعه در تاریخ است و الا با این همه دشمنی‌هایی که با شیعه کردند از زمان معاویه به بعد اصلاً باید فکر شیعه از بین می‌رفت ولی نقطه‌ی امید در شیعیان بود، می‌گفتند شاید در زمان ما باشد ولی کسی نمی‌داند کی ظاهر خواهد شد. البته ظهور قائم و حکومت قائم به اصطلاح بعدش قیامت است، می‌گویند چهل سال به عدالت حکومت می‌کند و بعد قیامت می‌شود. قیامت یعنی همه‌ی

مرده‌های گذشته هم زنده می‌شوند و یکی متوقع بود که تا مرده‌ها زنده شوند بچسبند و یقه‌ی بدهکارش را بگیرد که پول مرا بده ولی نه، آنطوری زنده نمی‌شوند. چنان زنده می‌شوند که از خود یادشان می‌رود و فقط به فکر خودشان هستند.

ظهور قائم مخفی است و خداوند نخواسته بگوید. ظهور قیامت را هم همینطور. در قرآن چندین جا هست طوری از تو سؤال می‌کنند که انگار تو خبر داری و دست توست. چند جا دارد که هیچکس نمی‌داند جز خداوند. حالا به صورت ظاهر هم بخواهید حتماً به صورت علوم جدید معنی کنید یعنی خداوند وعده کرده که همه مردگان زنده می‌شوند همه‌ی اینها بستگی به تمام جهان دارد. بستگی به زمین تنها ندارد بسته به همه‌ی ستارگان دارد و قوانین آنها را کسی نمی‌داند جز خداوند. همانطوری که قیامت معلوم نیست ظهور امام قائم هم معلوم نیست و ما فقط در این انتظار باید باشیم خود این انتظار ثواب دارد و صحیح هم هست که این انتظار را داشته باشیم دنیا را پر از عدل و داد می‌کند. می‌گویند این چطوری است؟ همه‌ی دنیا که پر از ظلم است ما خبر نداریم مثلاً از ونزوئلا. چرا حالا کمی خبردار شدیم. اسمش را شنیدیم. ما از آنجاها خبر نداریم شاید آنجاها همه عدل است و اینجا فقط ظلم است. شاید این فکر را بکنیم که یکی از خصوصیات این است که هرکسی به مجازات خود برسد؟ آیا ما همه‌ی کارهای خوب را

کردیم و معذک این بدی‌ها را می‌بینیم؟ نه! همه‌ی بدی‌ها را کردیم و این مجازات ماست. بنابراین ما نمی‌توانیم برحسب نظر خودمان قضاوت کنیم و بگوییم دنیا پر از ظلم است و اما خود عدالت که ما می‌گوییم عدل می‌آورد. در هر دورانی یک چیزی را عدالت می‌دانند، و در دوران‌های بعدی عدالت نمی‌دانند. ما در تاریخ خوانده‌ایم که انوشیروان عادل، البته انوشیروان عادل بوده، چیزی نیست که ما در مجلس لایحه نوشته باشیم ولی امروز ایراد می‌گیرند که انوشیروان کجا عادل است؟ عادل نیست. مزدکی‌ها را دعوت کرد و خود مزدک که پیغمبرشان بود آمد و بعد در راهرویی گفت تشریف ببرید برای ناهار. یکی‌یکی می‌رفتند همینطور که می‌رفتند یکی با شمشیر زد همه را کشت. این در نظر ما، دنیای امروز کاملاً ظلم است ولی در آن روزگار مردم معتقد بودند که کسی که خلاف آقای پادشاه یعنی انوشیروان باشد باید او را کشت ولو همه‌ی ملت باشند. بنابراین برحسب نظر آن مردم این کار عدالت بود. ظلم نبود. اگر هم گفتند عادل برای آن ایام است البته بعد فکر بشر ترقی کرد امروز اینطور فکر نمی‌کنند بنابراین اگر آن عمل را با دنیای امروز بسنجیم ظلم است و با دنیای آن روز عدل است. این است که ظلم و عدل آن هم به تشخیص ما نیست که همه چیز را با ملاک خودمان بگیریم. بنابراین ما مسأله‌ی ظهور را باید همینطور منتظر باشیم آب خنک بخوریم، نمی‌دانم سماق بمکیم، تا حضرت

ظاهر شود. ولی حضرت که ظاهر شود اولین شمشیرها که می‌زند به تنبل‌هاست نه اینکه حالا که اینطور شده ما بنشینیم منتظر حضرت، شما باید خود و جامعه را برای ظهور حضرت آماده کنید. فرض شما یقیناً حضرت را دوست دارید، بهترین دوست شماست، همه همینطورند. الان اگر در زندگی شما دوستی که سال‌ها ندیده‌اید فرض کنید پدر و مادر و فرزندان که خیلی هم مورد علاقه‌ی شماست، بریدید از اول عمر او را اروپا و فرنگ تا بزرگ شده، حالا بعد از سی سال گفته می‌خواهم پیام می‌گویید فلان تاریخ با ماشین بیا، سفارش می‌کنید با هواپیماهایی که سقوط می‌کند نیاید، چه می‌کنید؟ در انتظار او خانه را می‌گویید نقاش نقاشی کند بعداً هر جا خرابی دارد درست می‌کنید. بعد اگر پس‌اندازی دارید می‌روید مبلمان می‌خرید قالی می‌خرید که وقتی این می‌آید منزل نو باشد و این را لایق شما بدانند. امام زمان را هم اگر ما واقعاً منتظر او هستیم باید منزل را آماده‌ی ظهور او کنیم. یکی منزل ظاهری یکی منزل دل، چون ما عرفا می‌گوییم که در عالم صغیر هم ظاهر می‌شود حالا اگر کسی به این حساب که می‌آید، بیاید همه‌ی منزل را خراب کند خط خطی کند مبل‌ها را کثیف کند قالی را کثیف کند بعد بگوید مهمان که می‌آید ببیند که وضع من خراب است این صحیح است؟ حالا انتظار ظهور امام هم باید اینطور باشد یعنی منزل را یکی منزل گِل و یکی دل آماده‌ی ظهور او کنیم که ان شاء الله

ظاهر شود.

اما یک کلمه از خواب و رویا بگویم. رویا را ندیده نمی‌شود گرفت. همه چیز هم نمی‌شود رویش حساب کرد. بعضی همه چیزشان روی خواب است. فلان کس خواب دیده که من این کار را کردم، حالا به تو چه؟ همه چیز خواب نیست. ولی خواب خیلی چیزها است. تا مدّت‌ها در کتب قدیم، به خواب اهمّیت چندانی نمی‌دانند ولی عرفا، نه. در طول تاریخ کتب فقهی را ببینید البتّه آداب خواب را نوشته‌اند که با وضو باشید و این دعاها را بخوانید ولی اینکه رویا چه اثری دارد، نگفته‌اند. کار آنها نیست کار آنها اعمال است. ولی عرفا از اوّل به مسأله‌ی خواب خیلی اهمّیت می‌دادند. در خود قرآن هم چندین جا از خواب اسم برده است. یک‌بار پیغمبر خواب دید که بوزینه‌هایی از منبر او بالا می‌روند و آن بالا صحبت می‌کنند. قرآن گفته یک‌بار حضرت یوسف بچّه که بود خواب دید أَحَدَ عَشَرَ كُوكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتَهُمْ لِي سَاجِدِينَ^۱، یک‌بار هم فرعون خواب دید و موجب شد که حضرت یوسف از زندان دربیاید. خداوند را ببینید. وَمَكْرُوا اللَّهَ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^۲، در یک موردی می‌گوید آنها مکر کردند. مکر تنها به معنای بدش نیست به معنای زرنگی، خدا هم مکر کرد خدا بهترین مکرکنندگان است. یوسف باید تربیت شود. آنطوری با زلیخا می‌شود و

۱. سوره یوسف، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

بعد هفت سال می‌رود زندان. حالا خدا می‌خواهد او از زندان بیرون بیاورد به او هم می‌خواهد قدرتش را نشان بدهد فرعون که آن بالاست این خواب را می‌بیند فرعون می‌شود نماینده‌ی الهی، خدا می‌خواهد یوسف را بردارد بلند کند فرعون وسیله‌ی آن است. به فرعون می‌گوید یاالله؛
وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَلَكِيْنَ.

به خواب آنقدر توجه نکنید که خواب جدا از ما نیست. خواب تصویری از همین بدن است. من خواب می‌بینم وقتی بیدار می‌شوم هیچکس نمی‌فهمد که من چه خوابی دیده‌ام. بنابراین بی‌اثر نیست. خواب مربوط به خود من است کمااینکه مثلاً دل کسی درد می‌گیرد دل خودش درد گرفته. بی‌اثر نیست، ممکن است چیز مهمی نباشد ولی به هر جهت مؤثر است. رویا هم همینطور حالا چطوری؟ این تعبیر خواب که آمده به این منظور است. البته یک خواب‌هایی هست احلام و... که تعبیر ندارد. آنها را باید فهمید. ان شاءالله اگر نفسی باشد.

در مورد طلب علم برای مسلمان / راه به سوی خدا و هدایت / خیلی شک ها که در

ذهن ایجاد می شود / در مورد دادن و جهالت / اصل عبادات و احکام از اصول

دین است ولی جزئیات ممکن است بر حسب اوضاع زمانه تغییر کند / در تردید که

روی لبه ی تیغ ایستادن است باید با حسن نیت و خلوص نیت دنبالش برود تا نتیجه

بگیرد یا باید این طرف بیاید یا به آن طرف برود. ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

طَلَبُ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، جستجوی دانش برای هر مسلمانی

واجب است. یا جای دیگر پیغمبر فرمودند: اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ، (البته

حالا که روابط با چین خوب شده دیگر) جستجوی علم کن ولو در چین

باشد. چین آنوقت ها جای خیلی دوردستی به نظر می رسید و حتی

می خواستند برای یاجوج و ماجوج محلی پیدا کنند، گفتند شمال چین

است. این البته افسانه ای است، ولی منظور دوردست به نظر می رسد.

اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ یعنی دانش را جستجو کن ولو در چین باشد یا خیلی دور باشد. البته این برای آنوقت‌ها که چین دور به نظر می‌رسید بود. یا می‌گفتند لَيْسَ وَرَاءَ عَبَّادَانَ قَرْيَةً، یا آن طرف آبادان که عبّادان می‌گفتند که آن طرفش دیگر آبادی نیست. حالا آبادان شما خودتان می‌دانید آن طرفش دریا و بعدش آن همه سرزمین. این ایراد بر گوینده‌ی این کلمات نیست، اگر ما نفهمیم ایراد بر ماست. اَطْلُبُوا الْعِلْمَ یعنی هر دانشی، نگفتند چه؟ البته علم آنوقت‌ها می‌گفتند الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ، علم دو گروه و دو دسته است علم بدن‌ها و دین‌ها. علم بدن‌ها یعنی علوم مادی، عِلْمُ الْأَدْيَانِ یعنی علوم فطری حالا این تقسیم‌بندی درست است یا نه، به آنها کار نداریم. یعنی وقتی می‌گفتند اَطْلُبُوا الْعِلْمَ یا طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ این اشاره به این تقسیم‌بندی هم هست. بنابراین اگر کسی در مورد علوم دنیایی جستجو کند، آن هم برای او خوب و مفید است. منتها یک شرط دیگری هم قبلاً اینجا آمده است و آن اینکه علم را برای چه می‌خواهی؟ اینکه می‌گوید: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، بر هر مسلمانی واجب است مسلمان کسی است که يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ کسی که مردم را اذیت و آزار نرساند چنین آدمی از اهل بهشت است برای اینکه می‌گویند:

بهشت آنجاست کازاری نباشد

کسی را با کسی کاری نباشد

از شرایط مُسلم این است، حالا مسلمان اگر دنبال طلب علم باید برود، با یک وظیفه‌ی دیگری که در عبارت دیگری برای او تعیین شده است که علم را برای خدمت به مردم بخواهد، خدمت به هم‌نوع بخواهد. به‌همین جهت بود که در قدیم این بحث پیش آمده بود که دانش را برای چه می‌خواهد؟ در آن موقع تقریباً همه می‌گفتند از علم خواستن هدفی داریم، یعنی نمی‌خواهیم دانشی پیدا کنیم و دانش را در خدمت مردم بگذاریم این دانش را ببینید که به‌اصطلاح تعریف کردند می‌توانید همه‌ی دانش‌ها را ملاک بگیرید.

من مثالی می‌زنم که بدانید همچنین ساده هم نیست در موقع انقلاب کبیر فرانسه، همینطور گروه گروه مردم را اعدام می‌کردند. خیلی برایشان زحمت داشت. یک آقای دکتر گیوتین پیدا شد که دکتر بود، فیزیكدانی بود، گیوتین را اختراع کرد. یک وسیله‌ای که سریعاً و با درد کمتری سر را قطع می‌کند. حالا نیت خود را که نگفته چرا، ولی به‌هرجهت مخترع بود. دولت انقلابی برای اینکه زودتر بتواند همه را اعدام کند این را ساخت. یک مدتی که از این استفاده کردند مردم گفتند این چه کسی بوده که چنین چیزی درست کرده که آنقدر ما را می‌کشد؟ همه گفتند دکتر گیوتین. جمعیت گفتند برویم خودش را بکشیم. آمدند و با خود گیوتین او را کشتند. البته او علمی داشت و از علم خود استفاده کرد. حالا نمی‌دانیم چون نیت خود را نگفت که برای

چه است؟

ولی به هرجهت علم واقعی، علمی که مورد تأیید ماست باید هم در نیت خدمت باشد و هم به خدمت مردم در بیاید. همه چیز را به همین قیاس لازم نیست یکی یکی مثال بزنیم. در همه چیز عده‌ی بسیاری راجع به جستجوی علم بحث کردند همیشه عده‌ی کمی آنقدر در طلب علم مُصر بودند و اصرار داشتند که حتی می‌رفتند در بیابان و علف‌ها را نگاه می‌کردند، آن علف‌ها را آزمایش می‌کردند که این دواها از آنها درآمده است. بسیاری از امراضی که حالا خیلی زود معالجه می‌شود آنوقت جزء امراض خطرناک بوده. خناق (مَثَلی که می‌گویند خناق بگیری، یعنی مرض سختی بگیری) همان دیفتری است. حصبه، حتی سل که امروز دیگر معالجه می‌شود اینها نتیجه‌ی کوشش و طَلَبُ الْعِلْمِ است البته این عبارت که طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، وقتی گفتند مُسلم، زن و مرد فرق نمی‌کند. چون هم زن مُسلم است و هم مرد. ولی متأسفانه آنها که اسمشان مسلمان است نرفتند دنبال این کار. آنهایی که اسمشان مسلمان نیست از راه دستور مسلمانی رفتند.

یک سؤالی در این مورد شده بود، یکی از این دانش‌ها این است که چه راهی به سمت خدا است؟ برای اینکه خدا که روز اوّل هم به حضرت آدم علیه السلام پدر همه‌ی ما گفته است که يَا أَيُّهَا كُفْرًا مِّنِّي هُدًى فَمَنْ

تَبَعْ هُدَايَ^۱، من هدایتی را برای شما می‌فرستم کسی که پیرو آن باشد به من می‌رسد و جزء اینها می‌شود. این کدام هدایت است که او داده؟ این خود، تحقیق و علمی می‌خواهد. علم یعنی دانستن. مسأله را می‌گیرد و می‌رود دنبال علم و بعد می‌آید درویش می‌شود. قاعدتاً باید راحت شود و طلب علم از بین رفته؟ نه، طلب علم از بین نرفته، خودِ دقیق‌تر شدن و محکم‌تر شدن هر علمی هم یک جنبه‌ی علمی دارد. در داستان‌ها خواننده‌اید میزان ارادتی که مولوی به شمس تبریزی داشت، ولی می‌گویید:

صد هزاران بار ببریدم امید

از که؟ از شمس، این ز من باور کنید

این نوع شک، در صورتی که موجب این شود که طلب علم بخواهیم بکنیم ضرر ندارد و برایشان مفید است ولی اگر شک کنیم مضر و بیجا است. می‌گویید، تو که شک کردی و ایستادی، تو چرا از اوّل آمدی و درویش شدی؟ نه، او شک می‌کند کما اینکه خیلی شک‌ها در ذهن مردم ایجاد می‌شود و می‌کنند. مثلاً شک می‌کنند که این نماز که دسته‌جمعی اینها می‌خوانند یا به من گفتند بخوان این بیخودی است اینها نماز نمی‌خوانند شکی در کرج ایجاد کرده بودند. در اینجا بیاید تحقیق کنند که آیا هیچوقت در تاریخ تصوّف و عرفان بوده است

که بگویند نماز نخوان؟ نه! یکبار برای اینکه اگر به شما گفتند بتوانید جواب دهید. در زمان خود پیغمبر او که خودش گفت: نماز بخوانید اگر بگوید نخوانید همان درست است دیگر. نماز بخوانید و نخوانید از قول پیغمبر هر دو یکطور است. در زمان پیغمبر همه‌ی نمازها بطور جماعت بود و یکی از صحابه (به نظر مولوی این داستان را می‌گوید) زید نامی به هر جهت حالتی به او دست داد و غش کرد و افتاد. افتاد بطوری که نمازش قضا شد به پیغمبر گفتند چه کار کنیم؟ او را بیدار کنیم برای نماز؟ گفتند نه، نماز او همان است. یک چنین موردی بوده. بله اگر درویشی آنقدر بیهوش بود و از حال رفت همان نماز اوست و آلا نماز را باید بخواند.

بعد گفتند مسأله‌ی عمده سر وجوهات است گفتند که مثلاً خمس و زکات و اینها را باید جمع کنید بدهید مرجع تقلیدتان، نه! باید خرج کنید منتها خودتان، لازم نیست به کس دیگری بدهید منتها چون همه احکامش را نمی‌دانند که چه شخصی مستحق است و چه شخصی مکلف است، اینها را از روی کتاب می‌خوانند یا از کسی که مجتهد است می‌گیرند. و آلا در این مسأله حرفی نیست. حالا یک وقت می‌گوید اصل دادن، از اصول دین است برای اینکه در خود قرآن هم همه‌جا می‌فرماید که: أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ^۱، نماز را می‌خوانند و زکات را

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷ و سوره توبه، آیه ۱۸.

می‌دهند. هیچ‌جا نگفته مبلغ زکات چقدر است؟ به این حساب می‌شود گفت که اصل وجوب زکات از اصول دین است. باید معتقد بود که هرکسی اگر درآمد زیادی داشت باید بدهد ولی چقدر را در قرآن نگفته است. فرمایش پیغمبر و امام هم درست است که مثل قرآن است و یک درجه مال امام سبک‌تر است ولی آنها هم چیزی نگفتند. پیغمبر فرمود: دو شتر بدهید مثلاً در قرآن گفته است که دیه کامل بدهید. از پیغمبر پرسیدند: دیه‌ی کامل چیست؟ گفتند یک شتر. برای اینکه شتر بود حالا الان اگر از پیغمبر می‌پرسیدند، هرکدام از ما می‌پرسیدند یا رسول‌الله بفرمایید دیه‌ی انسان کامل چقدر است؟ شما فکر می‌کنید به ما می‌گفتند شتر بدهید؟ در آن صورت می‌گفتید: یا رسول‌الله بفرمایید از طویله‌ی خودتان شتر به من بدهند یا بفروشند. در آن صورت چیز دیگری می‌فرمود. بنابراین اصل عبادات و احکام از اصول دین است و باید به آن معتقد بود اما جزئیات ممکن است بر حسب اوضاع زمانه تغییر کند.

اما سؤال این بود که درویش هم که شد بعد از آن اگر برای او تردیدی هم ایجاد شد باید برود دنبال رفع تردید، یا از آن طرفی شود یا از این طرف شود. بالاخره تردید یعنی روی لبه‌ی تیغ ایستادن، تیغ دیده‌اید چقدر برنده است؟ آن فایده ندارد یا باید این طرف بیاید یا آن طرف برود. هر طرف اگر به نیت خداجویی باشد و

جزوه نودوسوم / ۴۷

بخواهد حقیقت و واقعیت را پیدا کند از هر راهی برود خدا آن راه را
پیش پایش گذاشته با حسن نیت و خلوص نیت باید دنبالش برود تا
نتیجه بگیرد.

در مورد معراج پشمبر و زمان / سبتم ماشینیم و تابع زمان بودن / زمان مهم نیست
 بلکه مهم کاری است که باید انجام شود / کار را باید منطبق با کاری که خداوند گفته و
 قواعد الهی انجام دهیم / در مورد پرداخت و بوجه شرعی / در مورد نحوه‌ی مصرف
 کردن عشریه و فطریه / سنگ قبر حضرت آقای سلطان علیشاه و مرحوم اوستا عبدالولی /
 هنرمند وقتی معنوی داشته باشد، از هنر خودش در مصنوعاتش جلوه می‌دهد^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

راجع به ماشینیم، به اصطلاح ماشینی و... صحبت شده است.
 البته یکی از خواصی که این برای ما دارد، شلوغی فکرمان است. الان
 همه‌ی ما، مثلاً من مطالبی می‌خواهم بگویم، نمی‌توانم خیلی منظمش
 کنم، البته این، قدری خستگی است. ولی این مسأله که ما گفتیم نباید
 موجب این بشود که از نظم و ترتیب و رعایت نظمی که به اصطلاح
 باید متداول باشد، مُنصرف بشویم، نه! نظم و ترتیب را باید رعایت کنیم

ولی زمان مهم نیست، کار مهم است. برای اینکه مهمترین کارها همان ارتباط معنوی است که انسان ممکن است با خداوند در یک لحظاتی داشته باشد، لحظه‌ی خیلی کوچکی. مثالش البته نگویند که خودشان را شبیه به پیغمبر کردند ولی تمام این داستان‌ها که گفتم، برای ما عبرت‌آموز است. خود پیغمبر در قضیه‌ی معراج، کوزه‌ی آب بود، پیغمبر گرفته بود، وضو می‌گرفت. همینقدر دستش را مثلاً بلند کرد، احضارش کردند. مرکوبی برایش فرستادند، سوار شد و رفت گردش، کجا رفت. فرمودند بعد در واقع هفت آسمان، همه‌ی مراحل را رفتیم. نوشته‌اند، بخوانید. اینها البته چون ممکن است بعضی‌ها می‌خوانند بگویند این خرافات است. اینها چیست؟ البته برای ما که مسلم است ولی آنهایی که آنجا بودند، ندیدند که پیغمبر بلند شود، سوار مرکوبی بشود و برود. همینجا پیغمبر خوابیده بود ولی هنوز یک دقیقه نشده بود از آن سفر برگشت. یک سفرنامه مفصّلی هست که حالا، رباخواران را دیدم، کلاهداران را دیدم، نمی‌دانم آدمکش‌ها را دیدم. اینها همه را دیدم هر کدام چطوری. در ظرف یک ثانیه. خداوند هم، همه‌ی کارهایش اینطوری است. خداوند در برنامه‌اش بود که پیغمبر را به این سفر ببرد بگرداند، کسی را فرستاد و بُرد، کار را انجام داد، یک دقیقه. منظور، زمان مهم نیست. مهم این است که چه کاری باید انجام بشود. مهمترین ضرری که گفتم این سیستم ماشینیزم برای ما دارد،

این است که به کار، کاری نداریم. تابع زمانیم. زمان هم مهمترین ماشین جهان است. ما در مثل داریم وقتی می‌خواهیم بگوییم مثلاً این ماشین، این موتور خیلی خوب کار می‌کند، می‌گوییم مثل ساعت کار می‌کند. ساعت، زمان، مهمترین مظهر ماشین است. منظم است. آن کاری که لازم است را باید انجام بدهیم بدون اینکه زمان جلوی ما را بگیرد. حالا زندگی‌های ما اغلب اینطوری شده است. یک آقایی فرض کنید، اداری است. اگر سر همان ساعت بلند نشود، نانوائی نانش را تمام کرده، قهوه‌چی دیگر کارش را بسته است. اتوبوس‌ها دیر می‌آیند و پُر می‌آیند یا کم می‌آیند و یا حالا مترو... وقتی هم که می‌رود آنجا، باید سر ساعت هشت یک خطی بکشد، اسمش را امضاء کند. هشت و مثلاً شانزده دقیقه اگر برسد، دفتر را برداشته‌اند. دفتر نیست، باید سرساعت برسد. مرتب چند تا خط بکشد و آن شرح مفصل آدمی بوده که هی خط می‌کشید، هی خط می‌کشد، سر دوازده هم تا زنگ دوازده شد، می‌گذارد همانجا و بلند می‌شود می‌رود. به کار، کار ندارد. تابع زمان است. این در این زمان راکب است. در یک زمان خودش مرکوب می‌شود. مثل این چیزها و حال آنکه بشریت مافوق این است، باید کاری کند که کار را انجام بدهد. مُنتها چون زمان بر او حکومت می‌کند. به هر جهت حالا فرض کنید، خورشید مثلاً هفت‌ونیم طلوع می‌کند. به هر جهت ساعت هفت‌ونیم خورشید در می‌آید. این

خودش را باید با آن منطبق بکند. این هنر هنری است که خداوند به او محوّل کرده است. نظر من این است که گفتم که از این حرف، صحبتی که کردم امروز، این اشتباه نشود، این استنباط نشود که کار را نباید به اصطلاح انجام داد، یا نمی‌دانم... نه! ما کار را باید انجام بدهیم، زمان را باید در اختیار بگیریم. یعنی آن اداری که کار می‌کند، کارش باید طوری منظم باشد، نگاه کند، منظم کند که در آن ساعت انجام بدهد. همینطور در خانه، خانه‌داری، شما این لباس‌ها را اوّل که می‌خواهید اطو بکنید، باید یک دقیقه صبر کنید اگر خیلی زیاد بگذارید، می‌سوزد، کم باشد اطو نمی‌شود. این تنظیمش با شما است. کار را باید انجام بدهید، منتها زمان را در خدمت بگیرید. البته زمان را در خدمت بگیرید به این معنی است که زمان کار ما نیست. زمان خودش می‌آید و گردش می‌کند. شمس است و قمر و ستاره‌ها و اینها و روز و شب. ما هیچ تغییری نمی‌توانیم در آن بدهیم. آنهایی را که ما تغییر نمی‌توانیم بدهیم، خودمان را باید تغییر بدهیم. آن مثلی است که می‌گویند: دستی را که نمی‌شود بُرید، باید بوسید، نه! این جایش اینجا است. ساعت را که ما نمی‌توانیم طولانی کنیم. چرا، خداوند اگر بخواهد طولانی می‌کند. یکی را می‌برد معراج و آن سفر طولانی که ما اگر آن سفر را بخواهیم در روی زمین انجام بدهیم، یکسال طول می‌کشد، یک دهم دقیقه انجام می‌دهد. ولی کار ما نیست. کار ما این است که کار را باید

انجام بدهیم. منتها منطبق کنیم کار را با کاری که خداوند گفته است. خداوند به ماه و خورشید و اینها دستور داده که چه ساعتی بیاید، به ما هم یاد داده، نگفته به ما که خورشید کی در می‌آید. به ما یاد داده که برویم دنبالش که بفهمیم. بفهمیم که قواعد الهی چیست؟ خودمان را با آن قواعد منطبق کنیم. این است که این راه، این نکته را یادمان نرود. ان شاءالله.

یکی از شاهزاده‌ها، به شاه شکایت کرد که: فلان شخص در ملک ما تجاوز می‌کند، اذیت می‌کند. شاه او را خواست. گفت: چرا اینکار را می‌کنی؟ گفت: آخر من بالاخره یک فعالیتی باید بکنم. فلان کار را می‌کردم، آن یکی شکایت کرد. این کار را کردم. گفت: پایت را از این جاهایی که مال ما است، پایت را از روی دُم ما بردار. این گفت: من نمی‌خواهم پا روی دُم شما بگذارم ولی هر جا پایم را می‌گذارم، دُم شما آنجاست. این ربطی به حرف‌های من نداشت. مسأله‌ی وجوه شرعیه، خُمس و زکات و اینها، اگر به اصطلاح کتاب‌هایش را دارید و می‌توانید درست محاسبه کنید، اسمش را می‌گذارید خمس و زکات و حساب کنید، اشکال ندارد. خیلی هم خوب است. حسابتان هم خوب می‌شود، در مدرسه نمره خوبی می‌گیرید. اما همه اینطوری نیستند. و این است که گفته‌اند، حساب کرده‌اند که عُشریه تقریباً همان

می‌شود. این است که عَشْرِيه بدهید خیالتان راحت است. حالا، این وجوه شرعیه را، تشخیص اینکه چقدر باید بدهید یا ندهید و اینها با خودتان است. خیلی تردید دارید از یکی از آقایان علما پرسید. هر چند آن شخص (که بعد بیرونش کردند از شهر، از مشهد) گفته بود که: «عُلَمَا جمله تلامیذِ مَنَنْد»، تلامیذ یعنی جمع تَلْمِیذ، شاگرد. «عُلَمَا جمله تلامیذِ مَنَنْد، بروید از خوودشان پرسید». باید اینطوری خواند که شعرش درست بشود. حالا این هم از کار فقهی است. کار شریعتی است، از من نپرسید. برای اینکه یک وقت می‌بینید من یادم می‌رود، بلد نیستم همان جواب شبلی را به شما می‌دهم. می‌گویم زکات چهل دینار، چهل و یک دینار است. برای اینکه از این سؤال هم چیز نکنید بروید خودتان به مسئولیت خودتان حساب کنید. مصرفش هم همینطور است که چطوری مصرف کنید. مصرفش هم با خودتان است. فقط فطریه را مرحوم آقای نورعلیشاه فتوا دادند به‌نظرم بر این بوده که فطریه را باید به کسی بدهید که نزدش بیعت کردید. فطریه مشمول این شعر است: «سر همانجا نه که باده خورده‌ای» این فقط فطریه است.

اما عَشْرِيه را خودتان می‌توانید تشخیص بدهید. کتاب‌ها هم هست. اگر تردید دارید از آقای کاشانی پرسید. آقای کاشانی جوابتان را از لحاظ شریعت خواهند داد. من یک وقت دیدید که اشتباه کردم، از راه

طریقت جواب دادم. و اینکه فقرا می‌دهند به ما مصرف بشود، البتّه از لحاظ اجتماعی فوایدی دارد. من الان یک مقداری که از اینها مانده (همه‌اش فوری مصرف نمی‌شود) اینها را چهار پنج تا ساختمان خریدیم همه‌اش هم وقف است. یکی گفته بود که چقدر مِلک خریدند. بله خیلی مِلک خریدیم، الحمدلله. همه‌اش وقف است. این همه چیزهایی که گاهی کمک‌هایی که خیلی می‌شود حتّی ممکن است و این کلاس‌ها همه‌ی این چیزها از خودتان انجام شده است. خوب است ولی مصرف آن با خود شما است. یعنی اگر تشخیص دادید که فلان مصرف جزء مصارف وجوه عُشریه هست خودتان بدهید. نه گفتن می‌خواهد و نه اجازه می‌خواهد. ولی به مسئولیت خودتان. من خوشحال هم می‌شوم برای اینکه این مسئولیت از گردن من برداشته می‌شود. من وجوهی که شماها می‌دهید، من مسئولم که این را به مصرفش برسانم و این مسئولیت سنگین است. من مسئولیت خودم را نمی‌دانم، بدهکاری‌هایی اگر داشته باشم، از هر حیث، دیگر مسئولیت یکی دیگر را هم به گردن بگیرم. نه! این است که اشکالی ندارد. نپرسید. خودتان فکر کنید، با هم همکاری کنیم. شما شریعت را انجام بدهید، طریقت را هم من به شما بگویم. حالا مسائل مختلف همینطور، جاری پیش می‌آید.

مرحوم اوستا عبدالولی را (که پدر خانم مرحوم آقای دانشگر

مجاز نماز سمنان بود) خدا رحمت کند. اوستا حمزه‌ای بود. اوستا حمزه مال سمنان بود. اوستا حمزه، حضرت صالح‌علیشاه اجازه دادند یا خودش که مقیم بیدخت بشود. اوستا کرمعلی هم همینطور مقیم بیدخت بود. بعد خلاصه فرزندان اینها با هم ازدواج کردند. چیزی که حالا برای ما مهم است، برای سنگِ مزار حضرت سلطان‌علیشاه، تمام ایران و همه جا، شاید دنیا را هم مثلاً بوده نمی‌دانم، گشتند، بهترین سنگ را پیدا کردند و در همه استادها اوستا عبدالولی را از اصفهان آوردند (حجاری در اصفهان معروف است) بسیار هنر به خرج داد و این سنگ مزار حضرت سلطان‌علیشاه را، اگر رفتید به زیارتش ان‌شاءالله، اول که زیارت می‌کنید، بعد که از زیارت فارغ شدید سنگ را نگاه می‌کنید، ببینید چه هنری به کار برده است! اینکه هنر می‌گویند، هنرمند وقتی یک معنویتی داشته باشد، از هنر خودش در مصنوعاتش جلوه می‌دهد. این واقعاً با یک ریزه‌کاری‌هایی، با یک هنرنمایی‌هایی، هم اسم خودش را زنده کرد و هم سنگ. واقعاً هرکسی هم که دیده از جمله سنگ‌ها.... حضرت صالح‌علیشاه اینقدر به مرحوم حضرت آقای سلطان‌علیشاه علاقه‌مند بودند، غیر از جنبه‌ی درویشی، به‌هرحال جدّشان بوده است. مرحوم آقای نورعلیشاه هم حیات داشتند ولی آقای صالح‌علیشاه بیشتر پیش آقای سلطان‌علیشاه می‌رفتند (عکس‌هایی هست که دیدید) بنابراین بعد از شهادت ایشان، حضرت صالح‌علیشاه خیلی متأثر شدند.

بعد از شهادتشان برای این سنگ خیلی زحمت کشیدند. من خودم یادم هست در این صحن پایین یک اتاقی بود، اصلاً آن اتاق همیشگی کار حجّاری بود. ایشان هر روز صبح می آمدند، تقریباً هر روز، آن چه من یادم هست ولی کارهای دیگر هم بود. تشریف می آوردند آنجا و یک عکسی هم هست ولی در آن عکس آن روزی بوده که من نبودم. من بچه بودم دیگر، آن روزها بعضی روزها می رفتم در خدمتشان، که یادم هست یک روز مثلاً می نشستم آنجا نگاه می کردم. مرحوم عشقی بود، قُمی، نام فامیلش بحرینی. خطّاط خیلی خوبی بود و این خطّی که اینجا نوشته از بهترین خطّهای خودش است و بهترین خطّهای بهترین خطّاطها. این است که معلوم است از روح خودش. همینطور هنری که اوستا عبدالولی به کار برده در حجّاری آن، خیلی جاها حضرت صالح علیشاه به او ایراد می گرفتند یا به خود بحرینی. جاهایی را پاک می کردند از نو می نوشتند، از نو حجّاری می کردند. این سنگ به این طریق کامل شد، اوستا عبدالولی هم دیگر در همان گناباد ماندنی شد و خانواده اش هم همینطور. این یادآوری گذشتگان، گذشتگانی که علاقه مند به کارهایشان بودند و بودیم و حالا هم همینطور هست. این خیلی مفید است. حالا هم هر وقت بمانند. از آقای عشقی من ندیدم بحرینی قُمی. کسی که... کمتر معاشرت می کردند. یک به نظرم پازل می گویند، که تکه هایی پهلوی هم می گذارند، تابلویی در می آید. اگر

حرف‌های من یک خرده برای شما نامربوط است ولی این پازل است.
گوش بدهید، نگه دارید. یک حرف دیگری یک وقت می‌آید پهلوی این
قرار می‌گیرد، تابلو در می‌آید.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	۷۰ مَلَخَص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
		۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)	۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
		۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)	۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)
۱۰۰ تومان	۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)
۱۰۰ تومان	۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)